

خیزش‌های هویتی، دولت‌های شکننده و بحران‌های ژئوپلیتیکی خاورمیانه

دکتر حجت کاظمی* - استادیار علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۱۵

چکیده

فعال شدن شکاف‌های اجتماعی در خاورمیانه و سیاسی‌شدن آنها منجر به شکل‌گیری مجموعه‌ای از نیروهای هویت بنیاد زیرملی و فراملی شده است که از انگیزه لازم برای ادغام در نظم دولت-ملت برخوردار نیستند. نیروهای هویت بنیاد به واسطه تعارض بنیادین با ساخت دولت-ملت مستقر، زمینه را برای تبدیل دولت‌های شکننده به دولت‌های شکست خورده به وجود می‌آورد. در این میان تمایل قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای بهره‌برداری از ظرفیت نیروهای هویت بنیاد در راستای تقویت موضع خود در منازعات ژئوپلیتیکی بر شدت و پیچیدگی نقش‌آفرینی مؤلفه‌های هویتی افزوده است.

در پاسخ به این پرسش که: «عوامل شکل‌گیری بحران ژئوپلیتیکی خاورمیانه کدام است؟»؛ مقاله فرضیه زیر را ارائه می‌دهد: «تلاقی و درهم‌تنیدگی خیزش‌های هویت بنیاد زیرملی و فراملی، ضعف ساختاری دولت-ملت و نهایتاً رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، عامل اصلی شکل‌گیری و گسترش بحران ژئوپلیتیکی خاورمیانه است». روش انجام تحقیق حاضر توصیفی و تحلیلی بوده است.

واژه‌های کلیدی: دولت شکننده، هویت، بحران ژئوپلیتیکی، شکاف‌های فرهنگی - اجتماعی، خاورمیانه.

۱- مقدمه

خاورمیانه در مقطع کنونی، کانون طیف و سویی از بحران‌های ژئوپلیتیکی است. به گونه‌ای که عنوان می‌شود که ساختار سیاسی ترسیم شده در معاهده سایکس-پیکو به صورت جدی در معرض تحول قرار گرفته است. به این معنا خاورمیانه شاهد وضعیتی است که برخی نظریه پردازان از آن تحت عنوان «سیالیت ژئوپلیتیکی» یاد می‌کنند (Hafeznia, 2010: 2-3). مداخلات خارجی و تهاجم نظامی، درهم شکستن دولت‌های اقتدارگرای عرب در جریان مداخله نظامی آمریکا و همچنین وقوع انقلاب‌های عربی، خیزش نیروهای قومی و مذهبی، اهمیت یافتن دوباره مناسبات و ترتیبات قبیله‌ای، قلبان خشونت، انحطاط بسیاری از جوامع خاورمیانه و نهایتاً آرایش رقابت‌های منطقه‌ای حول نشانگان هویتی همگی نشان‌دهنده دورانی از حیات خاورمیانه است که در آن هویت و منازعه بر بستر هویت مشخصه آن تلقی می‌شود. گرچه هویت و منازعه هویتی مقوله‌ای همزاد خاورمیانه معاصر است؛ ولی می‌توان به گفتن این سخن خطر کرد که برجسته شدن نقش آشوب‌ساز هویت در این سطح در تاریخ خاورمیانه بی سابقه است. از این لحاظ واقعیت امروز خاورمیانه بیش از هر چیز به وضعیت درگیریهایی هویتی در بالکان، قفقاز و آسیای مرکزی در دهه ۹۰ میلادی شباهت دارد (Oberschall, 2007: 100-115). در این مقاله تلاش می‌شود تا برای فهم این وضعیت پیوندی میان سه متغیر ساختار اجتماعی و فرهنگی پر شکاف خاورمیانه، ساختار ضعیف و شکننده دولت‌های ملی و نهایتاً مداخله قدرتهای منطقه‌ای و تمایل آنها برای بهره‌برداری از مؤلفه‌های هویتی در راستای منافع خود، برقرار سازیم.

این مقاله در پی نشان دادن این مسئله است که گرچه ناشی از برآمدن نیروهای هویت بنیاد، گروهی از دولت‌های شکننده به واسطه ضعف‌های ساختاری خود، به ورطه تباهی سیاسی غلتیده و عملاً به دولت‌های شکست خورده بدل شده‌اند (Messner and Haken, 2015)، گروهی از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (و در رأس آنها عربستان سعودی) تمایل دارند تا از مؤلفه‌های هویتی و نیروهای شکل گرفته بر بستر آنها به عنوان ظرفیتی در راستای مقابله با رقبای منطقه‌ای و تحقق هژمونی خود استفاده کنند. از این جهت

ما شاهد تعامل دوسویه خیزش‌های هویتی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی در خاورمیانه امروز هستیم، دوگانه‌ای که به‌نحوی هم‌زمان هم از ساختار شکننده دولت-ملت در راستای منافع خود بهره‌برداری می‌کنند و در عین حال به این وضعیت دامن می‌زنند. به این معنا بحران ژئوپلیتیکی امروز خاورمیانه محصول تلاقی سه متغیر ساختاری یعنی تنوع و تعدد شکاف‌های اجتماعی و فعال شدن آنها، ضعف ساختاری دولت و نهایتاً مداخله خارجی است.

۲- مبانی نظری

۲-۱- دولت‌های ضعیف- جوامع قوی و چالش تحقق عینی حاکمیت

اعمال حق حاکمیت به مفهوم توانایی و قابلیت یک گروه برای تحقق انحصار کاربرد مشروع زور در یک محدوده سرزمینی، تصمیم‌گیری، اجرای تصمیمات و مجازات متخلفان می‌باشد (Weber, 2008: 92). مطابق چنین تعریفی که عمیقاً تحت تأثیر برداشت هابزی در دولت است؛ یکی از نشانه‌های تحقق عینی حاکمیت را می‌توان در توانایی دولت برای کنترل و مدیریت گروه‌بندی‌های به‌شدت متعارض، بازتولید همبستگی‌های درون‌گروهی و مقابله با رویارویی‌های شدید بر بستر هویت‌های گروهی در درون جامعه دید. چنین نشانه‌هایی می‌بایست زمینه‌های تثبیت هویت ملی و نهایتاً کنترل و ممانعت از واگرایی‌های هویتی و محلی را به‌وجود آورد (Hobbes, 2004: 192-200). در مقابل این الگوی آرمانی، می‌توان دولت‌های «ضعیف» را بازشناسی کرد که از توان و قابلیت کافی برای تثبیت و اعمال حق حاکمیت خود برخوردار نیستند (Rotberg, 2004: 3-4; Jackson, 1993: 21-26). مطابق تحلیل جوئل میگدال شکل‌گیری و تداوم وضعیت شکننده و ناپایدار در «دولت ضعیف» عمیقاً در پیوندی ریشه‌ای با وجود جامعه‌ای پرشکاف، دارای شبکه‌های درونی مبتنی بر پیوندهای مذهبی، قومی و قبیله‌ای غیرمدنی است که عملاً مانع از شکل‌گیری دولت‌های قوی و دارای قابلیت تحقق عینی حاکمیت خود می‌شود. بر بستر ضعف ساختاری دولت و تنوع ساختاری موجود در متن جامعه، اغلب در این گونه جوامع، زمینه برای رویارویی نیروهایی به‌وجود می‌آید که از شکاف‌های اجتماعی و هویت‌های دینی، قومی، محلی و قبیله

ای به‌عنوان ظرفیتی علیه نظم مستقر مورد حمایت دولت مرکزی استفاده می‌کنند. از این رو این کشورها همواره قابلیت و استعداد دائمی برای غلتیدن به دامان و وضعیت جنگ داخلی و بی‌ثباتی‌های تکرار شونده را دارا می‌باشند (Migdal, 1988: 21-23). وجه دیگری از ضعف ساختاری دولت‌های ضعیف در نفوذپذیری بالای این دولت-ملت‌ها در مقابل قدرتهای خارجی آشکار می‌شود. جلوه مهم این نفوذ پذیری را می‌توان در شکل‌گیری پیوندهایی میان گروههایی از اتباع دولت ضعیف (گروههای قومی و مذهبی) با دولتهای قدرتمندتر پیرامونی مشاهده کرد. نتیجه چنین پیوندهایی اغلب تضعیف بیشتر ساخت دولت-ملت و تشدید واگرایی و نهایتاً تبدیل دولت‌های ضعیف به دولتهای شکننده و دولتهای شکست خورده خواهد بود.

۲-۲- خیزش‌های هویتی به‌عنوان چالشی پیش‌روی ساخت دولت-ملت

درحالی‌که در دوران جنگ سرد؛ رویکردهای مسلط در تحلیل مناسبات بین‌المللی به‌واسطه اولویت دادن به مفهوم دولت به‌عنوان بازیگر اصلی در نظام بین‌الملل؛ توجه چندانی به تأثیر متغیرها و نیروهای هویتی بر فرایندهای بین‌المللی نداشتند؛ گروهی از تحلیل‌گران به اتکای شواهد تجربی بر ضرورت توجه به نقش متغیر هویت در عرصه بین‌المللی تأکید می‌کردند (Smith, 1981: xii-xiii, 10-12). چنین تأکیدی با عنایت به مجموعه‌ای وسیع از شواهد تجربی صورت می‌گرفت. به‌عنوان مثال اوبرشال در تحلیلی عنوان می‌کند که از ۷۰۰ تا ۸۰۰ گروه اقلیت قومی در سطح جهانی، از سال ۱۹۵۰ به این سو حدود ۲۸۵ گروه از آنها به‌لحاظ سیاسی فعال بوده و در راستای خواسته‌های قومی خود فعالیت کرده‌اند و بخشی از این فعالیت‌ها در قالبی بسیار شدید و حتی خشونت بار در راستای استقلال‌خواهی حرکت کرده است. در این فرآیند، تلاش‌هایی که حداقل در ۵ مورد به تأسیس واحدهای مستقل ملی منجر شده است. اوبرشال براساس تحقیقات دوپل و سامبانیس عنوان می‌کند که ۶۴ درصد از ۱۲۴ جنگ داخلی صورت گرفته بعد از جنگ دوم جهانی ریشه‌های قومی و مذهبی داشته‌اند و اساساً جنگ‌های دارای ریشه‌های قومی و مذهبی همپوشان، با دشواری بیشتری نسبت به

دیگر جنگ‌ها حل شده‌اند. این‌گونه منازعات زیرساخت‌های مربوط به ایجاد پتانسیل را از طریق سازوکارهای ایدئولوژیک و مؤلفه‌های هویتی کسب کرده‌اند (Oberschall, 2007: 2). همچنین لیک لیدر در تحلیلی بر جنگ‌های داخلی صورت گرفته در سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۳ نشان داد که ۶۹ درصد آنها «هویت بنیاد»^۱ بوده‌اند؛ به این معنا که دارای ریشه‌های قومی یا مذهبی و یا هر دو بوده است. او همچنین نشان می‌دهد که حل منازعات هویت بنیاد از دشواری بالاتری نسبت به منازعات غیرهویتی برخوردار بوده است (Licklider, 1995: 685). نقش کلیدی و بنیادین خیزش‌های هویت‌های متنوع قومی و مذهبی در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (Mann, 2013: 191-195) و به دنبال آن منازعات هویتی متعدد در کشورهای استقلال‌یافته از شوروی، منطقه بالکان، روندا و خاورمیانه باعث جلب توجه بیشتری به متغیرهای هویتی در تحلیل مناسبات بین‌المللی و مؤلفه‌های مؤثر بر ثبات و بی‌ثباتی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی صورت گیرد. جیمز روزنا در تبیین تحولات اجتماعی نظام جهانی بر نشانه‌هایی از کنش بازیگران حاشیه‌ای تأکید دارد که نظم ساختاری را به نظم آشوب ساز تبدیل می‌کند (Rosenau, 2005: 26-29). زیگینو برژینسکی نیز با تأکید بر ماهیت آشوبناک دنیای پس از جنگ سرد، عنوان می‌کند که یکی از نیروی آشوب ساز؛ شکل‌گیری اشکال متنوعی از قوم‌گرایی و ملی‌گرایی در اقصی نقاط جهان است که منجر به طیف وسیعی از خشونت‌ها و نابسامانی‌ها شده است (Brzezinski, 1993: 45).

رویکرد ساموئل هانتینگتون نیز در مقاله «برخورد تمدن‌ها» (1993) گرچه از تهی از رویکردها و انگیزه‌های سیاسی تهی نبود؛ ولی بیش محوری آن تأکید بر مسئله برجسته شدن نقش متغیرهای فرهنگی و «سیاست هویت» در شکل دادن به «الگوی آینده ستیزه» های دوران بعد از جنگ سرد شایان توجه است (Huntington, 1999: 22). هانتینگتون تأکید می‌کند که در عصر پس از جنگ سرد شاهد احیا دوباره هویت‌های فراموش شده، تضادهای تاریخی کهن و «خویش‌نمایی» دوباره‌ای هستیم که ملت‌ها در «جستجوی هویت یا بازآفرینی قومیت خویش» برخاسته‌اند (Huntington, 1999: 29). البته هانتینگتون تمایل داشت تا با

برجسته کردن مفهوم تمدن، شباهت‌های درون فرهنگ‌های مختلف و عمده را به نفع تمایزهای بینا تمدنی برجسته سازد و تعارض‌های اصلی را برآمده از درگیری‌های بنیاد تمدنی بداند، حال آنکه شواهد نشان می‌دهد که درون فرهنگ‌ها و تمدنهای تاریخ مشابه ظرفیت‌های ستیزه‌عظیمی نهفته است که می‌تواند منازعاتی به همان شدت و متنوع‌تر از منازعات تمدنی ایجاد کند. تجربه خاورمیانه نشانه‌ای از آن است که تعارض‌های درون تمدنی و درون فرهنگی بعضاً می‌تواند بسیار شدیدتر از شکاف‌های بینا تمدنی باشد. در نهایت باید از مانوئل کاستلز یاد کرد؛ جامعه‌شناس پیشرویی که در پایان قرن بیستم با گردآوری طیف متنوعی از داده‌های تجربی از اقصا نقاط جهان نتیجه‌گیری می‌کند که یکی از ویژگی‌های دنیای بعد از جنگ سرد برآمدن دوباره هویت‌های قومی، ملی و دینی و شکل‌گیری نیروهایی است که حول این هویت‌ها دست به بسیج اجتماعی و سیاسی برای دگرگونی نظم سیاسی و اجتماعی مستقر می‌زنند (Castells, 2006: 22-29).

وقتی مباحث مطرح شده پیرامون ماهیت دولتهای ضعیف و بحث خیزش‌های هویتی در دنیای پس بعد از فروپاشی شوروی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهیم می‌توانیم به این نتیجه‌گیری تأکید کنیم که خاورمیانه مصداق کامل بحث نظریه‌پردازانی چون میگدال پیرامون ساخت دولت ضعیف-جامعه قوی است. نیرومندی جامعه در این منطقه به واسطه تداوم حضور و نقش‌آفرینی نیروهای هویت بنیاد قومی و مذهبی است که ساخت دولت-ملت به‌عنوان پدیده‌ای متأخر را نمی‌پذیرند و آن را به‌صورتی دائمی به چالش می‌کشند. بر این اساس خیزش‌های هویتی در خاورمیانه پس از جنگ سرد، به‌صورت مشخصی ساخت دولت‌های شکننده را به چالش می‌کشند و نقشی کلیدی در بدل ساختن این دولت‌های به دولت‌های شکست خورده ایفا می‌کنند. سوی دیگر ضعف ساختاری دولت و نیرومندی هویت زیرملی و فراملی در منطقه، نفوذپذیری بالای اکثریت دولت-ملت‌های لرزان منطقه خاورمیانه در مقابل مداخلات خارجی است. در چنین شرایطی شاهد شکل‌گیری پیوندی میان نیروهای هویت بنیاد فراملی و فروملی با قدرتهای خارجی هستیم که نتیجه آن تشدید بیشتر بحران دولت-ملت در خاورمیانه است.

۳- روش تحقیق

روش انجام تحقیق حاضر توصیفی و تحلیلی بوده است. جهت گردآوری داده‌های مورد در حوزه مباحث نظری و نیز بحث‌های تجربی از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

۴- یافته‌های تحقیق

محیط خاورمیانه به واسطه تاریخ طولانی و تنوع ساختاری خود همواره مستعد شکل‌گیری گروه‌بندی‌های متعارض حول شکاف‌های تاریخی بوده است. ریشه این تفاوت‌های هویتی، تاریخ طولانی خاورمیانه و رفت و آمدهای اقوام، گروه‌های قومی و زبانی، پیدایش و نفوذ ادیان متنوع، ظهور سبک زندگی و آگاهی‌های مدرن در کنار آگاهی‌های کهن، شکل‌گیری و تحول شیوه‌های مختلف تولید (ایلاتی، روستایی و شهری سنتی و مدرن) است که همچون لایه‌های زمین شناختی بر روی هم و در کنار هم تلنبار شده و صورت‌بندی بسیار پر شکاف منطقه خاورمیانه امروز را شکل داده‌اند (Lewis, 2001: 9-10). معنای این سخنان آن است که خاورمیانه همانند محیط‌های منطقه‌ای پیچیده‌ای چون بالکان و قفقاز، باید همچون دیگ جوشان قومیت‌ها تلقی شود که در آن همواره استعداد برای فعال شدن شکاف‌های دارای ماهیت هویتی و تاریخی بسیار محتمل و بالاست.

گرچه نظام دولت-ملت و مرزبندهای برآمده از آن اصلی‌ترین خطوط شکل‌دهنده به تعارض‌های منطقه‌ای در خاورمیانه بوده است؛ ولی تردیدی نیست که این گسل‌های سیاسی باید به‌عنوان محصولی متأخر و آخرین شکاف شکل گرفته در محیط منطقه‌ای خاورمیانه تلقی شود (Tibi, 1990:132-134; Kamrava, 2009: 55-64). حقیقت آن است که ساخت دولت-ملت در منطقه به‌عنوان فرآورده‌ای استعماری، هیچ‌گاه از قابلیت کافی برای غلبه بر این ظرفیت‌های کشمکش برخوردار نبوده است. از این‌روست که فعال شدن شکاف‌های اجتماعی در بسیاری مواقع معنایی جز در هم کوبیدن یا حداقل تضعیف شدید ساخت دولت-ملت نخواهد داشت. در این میان عملاً شاهد وجود تعارض بنیادینی میان هویت شکننده دولت-ملت به‌عنوان هویت و موجودیتی در حال شکل‌گیری و شکاف‌های

هویتی از پیش موجود و ریشه‌دار در جامعه هستیم. شکاف‌هایی که در سطوح زیر ملی و فراملی فعال هستند و ساخت قدرت در حال شکل‌گیری را به دلایل هویتی و تاریخی نمی‌پذیرند (Lewis, 2001:102-103; Tibi, 1992: 114-115).

بحران ناسیونالیسم عربی در جریان شکست‌های متوالی از اسرائیل و همچنین ناکارآمدی دولت عربی در تأمین مطالبات اجتماعی، تردیدهای موجود در خصوص توانایی این دولت‌ها و ساختار سیاسی و اجتماعی مورد ادعای آنها را بی‌اعتبارتر از گذشته ساخت؛ به گونه‌ای که ساخت دولت-ملت عربی در استانه پایان جنگ سرد در بحرانی تمام عیار به سر می‌برد. چنین بحرانی ضمن آنکه مشروعیت الگوی دولت-ملت را بیش از پیش تضعف کرد؛ یکی از مهم‌ترین عوامل برجسته شدن گروه‌های هویتی زیرملی (قومی و قبیله‌ای) و فراملی (بنیادگرای مذهبی) در دهه ۹۰ به این سو بوده است (Castells, 2006: 34). نتیجه فرایند خیزش دوباره هویت‌ها، شکل‌گیری نیروها و بازیگران نیرومندی در سطح خاورمیانه است که به صورت آشکاری دولت - ملت‌های شکننده مستقر و نظم منطقه‌ای شکل گرفته از این واحدها را به چالش می‌کشد. لذا ظهور بحران‌های هویتی ناشی از نقش‌یابی گروه‌های تکفیری و سلفی در سالهای اخیر را می‌توان انعکاس بازتولید شکاف‌های تاریخی و ایدئولوژیک نهفته در ساخت اجتماعی خاورمیانه دانست.

در چنین شرایطی، منازعات ماهیت فرهنگی و یا شبه‌فرهنگی با تعارض‌های ساختاری دولتهای عمده خاورمیانه نیز پیوند می‌یابد. از این جهت تعارض‌های هویتی هم بر نظم منطقه‌ای مبتنی بر مرزبندی‌های سیاسی تأثیر می‌گذارد و هم از آن تأثیر می‌پذیرد. پیوند مؤلفه‌های هویتی و ساختاری در زمره عوامل اصلی گسترش بحران‌های منطقه‌ای است. واقعیت‌های محیط اجتماعی خاورمیانه بدون واقعیت درهم تنیده منازعات هویت بنیاد نیروهای زیرملی و فراملی و منازعات ژئوپلیتیکی بازیگران رسمی نمی‌تواند به درستی تحلیل شود. نیروهای هویت بنیاد از یک سو به عنوان «هویت مقاومت»، به واسطه عدم پذیرش ساخت دولت-ملت؛ دولت‌های شکننده مستقر را به چالش می‌کشند و چه بسا نقش فعالی در تبدیل آنها به دولت‌های شکست خورده ایفا کنند و از سوی دیگر این نیروها به واسطه نفوذپذیری

بالا و نیاز به گسل حمایت قدرتهای رسمی؛ به سرعت به ابزاری در دستان قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در جریان منازعات ژئوپلیتیکی آنها بدل می‌شوند.

۵- تجزیه و تحلیل

در ادامه تلاش می‌شود تا ضمن تحلیل مستند شکل‌گیری و کنش نیروهای هویت بنیاد فعال در خاورمیانه امروز، نحوه تأثیرگذاری مخرب این خیزش‌ها بر ساخت دولت‌های ضعیف و شکننده خاورمیانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. نهایتاً تلاش خواهد شد تا نحوه کنش بازیگران فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده و منطقه‌ای مانند عربستان سعودی جهت استفاده از خیزش‌های هویتی و شکنندگی دولت‌ها برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود به‌ویژه در مقابل نقش‌یابی فزاینده ایران و تقویت نقش شیعیان در معادلات منطقه‌ای را مورد بررسی قرار گیرد.

۵-۱- هویت‌خواهی دینی در خاورمیانه و چالش با نظم دولت-ملت

دانیل لرنر جوامع خاورمیانه‌ای را در بنیادی‌ترین حالت خود جوامعی در حال گذار می‌داند (Lerner, 2004: 25-38). جوامعی که محصول مواجهه یک سنت دیرپای ریشه‌دار و یک فرهنگ بیرونی مهاجم و تلاش‌های صورت گرفته برای نو سازی آمرانه غرب‌گرا، شکل‌گیری تعارضی ریشه‌ای میان سنت و تجدد بوده است. برنارد لوئیس نیز معتقد است که خاورمیانه یکی از آخرین مناطقی است که نبرد سنت و تجدد به‌عنوان بنیادی‌ترین شکاف فعال در آن برجای مانده و اصلی‌ترین بستر ستیزه‌های اجتماعی و سیاسی در جوامع خاورمیانه‌ای است (Lewis, 2002: 103-109). بخشی از مهم‌ترین شکاف‌های فعال خاورمیانه امروز مانند شکاف سکولارها و اسلام‌گرایان، شکاف دین و دولت و شکاف توسعه و ضد توسعه در خاورمیانه تنها در پرتو شکاف بنیادین سنت و تجدد قابل درک هستند. منازعات و مطالبات دهه ۱۹۷۰ پیرامون مسئله «قانون مدرن» و نسبت آن با «فقه سنتی»، «حجاب»، «اقلیت‌های مذهبی» و «نوع تعامل با غرب» نیز در چنین بستری قابل درک

است. چنین فرایندی را می‌توان به‌عنوان زیربنای ظهور جریان هویت‌خواهی مبتنی بر دین دانست. هویت‌خواهی مبتنی بر دین در اصل به‌عنوان واکنشی به مدرنیته اروپایی و نو‌سازی به سبک غربی شکل گرفت (Sayyid, 2000: 120).

کاستلز در تحلیل خود از خیزش‌های هویتی، نیروهای شکل گرفته بر بستر هویت دینی را اصلی‌ترین «هویت مقاومت» در خاورمیانه می‌داند. هویت‌های مقاومت، عنصر شکل‌دهنده به مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی است که به‌واسطه سرخوردگی و نارضاایتی، دولت‌های اقتدارگرا، نظم دولت-ملت و سامان ایدئولوژیکی آن یعنی ملی‌گرایی سکولار را نمی‌پذیرد (Castells, 2006: 29-37). در هسته مرکزی اندیشه و عمل این گروهها، نوعی سرخوردگی از وضع نابسامان جوامع اسلامی و ضرورت گذار از آن از طریق مبارزه با عاملان و مقصران آن وجود دارد. بر این اساس این نیروها در تعریف مصادیق دشمن، خود را از یک‌سو در ضدیت با غرب و تمدن غربی و از سوی دیگر در ضدیت با نظم دولت - ملت به‌عنوان فرآورده‌ای مدرن و اروپایی تعریف می‌کنند. بنیاد چنین جهت‌گیری را می‌توان در نزد تئوری‌سین بزرگ بنیادگرایان یعنی سید قطب و نظریه «جاهلیت مدرن» وی مشاهده کرد که به‌صورتی هم‌زمان جوامع غربی و دولت‌های مستقر در جوامع اسلامی را به‌عنوان دشمن، در یک دسته قرار می‌دهد (Qutb, 1999). اسلام به‌عنوان هویتی جهانی، طبعاً چندان اصلاتی برای مرزبندی‌های ملی قائل نیست (Simbar, 2007: 124) ولی رویکردهای میانه‌رو اسلامی اغلب تعارضی بنیادین میان تعلق ملی و هویت دینی قائل نیستند. با این حال روایت بنیادگرایانه سلفی و گروههای جهادی برخاسته از متن آن با نفی چنین همزیستی‌ای از دهه ۷۰ به این سو به اصلی‌ترین نیروی چالش‌گر در مقابل نظم دولت-ملت بدل شده‌اند و نقشی اساسی در تضعیف نظم ملی داشته‌اند (Akturk, 2015: 778-806).

روی دیگر خیزش هویت‌های دینی در خاورمیانه را باید در خیزش‌های گروههای شیعی در خاورمیانه دید. شیعیان عرب برای قرن‌ها در زیر سایه گروه اکثریت سنی و نیز حکومت‌های تحت سلطه آنها زندگی دشواری را تجربه کرده‌اند. این فشارها در دوران تأسیس دولت‌های ملی نه‌تنها کاهش نیافت، بلکه به‌صورت آشکاری بر شدت آن نیز افزوده

شد. گروههای شیعی در بحرین، عربستان، عراق، لبنان، یمن در سایه دولت‌های نوظهور اشکال بی‌سابقه‌ای از حاشیه شده‌گی را تجربه کردند. این امر خود زمینه‌های خیزش شیعی را طی ۴ دهه گذشته فراهم کرده است. خیزش هویت شیعی فرایندی است که از اوایل دهه ۷۰ میلادی در مناطق مختلف خاورمیانه آغاز و در جریان انقلاب اسلامی شدت فوق‌العاده‌ای یافت. تکانه‌ای این تحول بزرگ در شکل‌گیری جنبش‌های شیعی در دهه ۸۰ در لبنان، عراق و عربستان سعودی دیده شد و منجر به ظهور نیروهای شیعه به‌عنوان نیرویی مؤثر در خاورمیانه شد. اوج این جریان اما بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و تحولات ناشی از آن در خاورمیانه و همچنین نتایج حاصل از گسترش امواج جهانی شدن صورت گرفت. شیعیان به یکباره دورانی از شکوفایی را تجربه کردند که نتیجه آن گذر آنها از موقعیت فرودستی نهادینه شده و «فراموش شده‌گی» به نیروهای اثرگذار سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای بود (Fuller and Francke, 2004: 145). این همان فرایند بزرگ و مؤثری است که ولی نصر از آن تحت عنوان «احیای شیعه» یاد می‌کند و تعارض نیروی برخاسته از آن با مقابله جویی اکثریت سنی را قوه محرکه تحولا خاورمیانه می‌داند (Nasr, 2007: 28). در کشورهای چون عراق و لبنان و حتی کویت، تقویت موقعیت شیعیان در حالی صورت گرفته است که تحقق نقش‌یابی شیعه متناسب با جایگاه جمعیتی خود، باعث شده تا آنها تعهد خود به حفظ چارچوب‌های دولت-ملت را ابراز کنند، با این حال گروههای شیعه فعال در این کشورها (عراق و لبنان و یمن) استقلال نظامی و امنیتی خود را به‌عنوان ضمانتی برای جلوگیری از تغییر او ضاع به ضرر خود حفظ کرده‌اند. با این حال در تعدادی از کشورهای عرب خصوصاً عربستان و بحرین، ممانعت نهادینه از نقش‌یابی مؤثر شیعیان در عرصه سیاسی و تبدیل آنها به «شهروند درجه دوم»، خیزش‌های شیعی را به سمت و سوی نوعی گرایش ضد نظم مستقر و چالشی از علیه دولت-ملت سوق داده است (Louër, 2008: 9-12).

احیای شیعه در خاورمیانه گرچه به‌عنوانی حرکتی در راستای دموکراسی‌سازی خاورمیانه و تبعیض‌زدایی از ساخت دولت-ملت و کارآمد سازی آن طبعاً می‌بایست مورد استقبال قرار گیرد؛ اما با واکنش تند و رادیکال دولتهای عرب و همچنین گرایش‌های هویتی خصوصاً

بنیادگرایان سلفی روبرو شد. در حالی که در گفتمان فکری و سیاسی جریان‌اتی چون القاعده در دهه ۹۰، شیعیان در صف مقدم دشمنان تلقی نمی‌شدند، سقوط صدام حسین و قدرت‌گیری شیعیان در عراق باعث شد تا شاخه القاعده در عراق به رهبری ابومصعب الزرقاوی و حتی جریان‌ات میانه‌روتر اسلامی در جهان سنی، شیعیان و در رأس آن ایران را به‌عنوان خطر اصلی تعریف کنند که مبارزه با آنها از اولویت بیشتری نسبت به مبارزه با دولتهای مستقر عرب، اسرائیل و آمریکا برخوردار است. زمینه‌های چنین جهت‌گیری فرقه‌گرایانه‌ای علیه شیعیان به‌صورتی مفصل در تاریخ جهان اسلام و متون تولید شده پیرامون مفهوم کلیدی «بدعت» وجود دارد. تکانه‌های برآمده از احیای شیعه و نیز افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران باعث شد تا در طی سالهای گذشته حجم عظیمی از تولیدات فکری پیرامون ضرورت «جهاد» با شیعیان به‌عنوان دشمنان اهل تسنن دسته‌بندی شوند. پیام ابومصعب الزرقاوی علیه شیعیان نقطه عطفی در تاریخ سلفی‌گری معاصر تلقی می‌شود که با ذکر مستندات از متون تکفیری، با تعریف شیعیان به‌عنوان منافق و متحد تاریخی دشمنان جهان اسلام، نبرد یا ایران و شیعیان را در کنار مبارزه با آمریکا و اسرائیل به ضرورتی اولویت‌دار مطرح کرد. به‌دنبال این پیام موج گسترده‌ای از ترور و خشونت علیه شیعیان در عراق به راه افتاد (Brisard, 2005: 133-145). رویکرد ضدشیعی داعش در عراق و سوریه در سالهای بعد باید در تداوم چنین رویکردی مورد ارزیابی قرار گیرد. البته این تنها محدود به گروه‌های وابسته و یا برآمده از القاعده باقی نماند. گروه‌های دیگری که حتی گرایش مذهبی روشنی نیز نداشتند، در این نبرد فرقه‌گرایانه، به‌عنوان حافظان گروه هویتی خود بدل شدند. قتل رهبر شیعیان مصر در آخرین روزهای حکومت محمد مرسی نشانه‌ای تشدید بی‌سابقه گرایش‌های فرقه‌گرایانه در خارومیانه تلقی شد.

۲-۵- هویت‌خواهی قومی - قبیله‌ای و چالش با نظم دولت - ملت

بر ساختن‌های هویت قومی به‌عنوان شکلی از «هویت مقاومت» گرچه در وهله اول می‌تواند کنشی در راستای احقاق حق شهروندی تلقی شود؛ ولی موارد متعددی وجود دارد که نشان

می‌دهد این کنش هویتی در پی برانداختن مرزبندیهای سیاسی موجود و ایجاد واحدهای سیاسی جدیدی مبتنی بر تعلقات قومی انکار شده یا حاشیه‌ای در واحدهای کنونی است (Stavenhagen, 1996: 296-299). در کنار ملی‌گرایی معطوف به استعمارزدایی، هویت خواهی قومی و بسیج سیاسی حول آن؛ اصلی‌ترین نیروی است که موجب تغییر جغرافیایی سیاسی جهان و شکل‌گیری دولت‌های جدید از متن امپراطوری‌های چندملیتی (عثمانی، اتریش-مجارستان) امپراطوری شوروی و فروپاشی دولت‌های چندملیتی (یوگسلاوی، اندونزی، سودان) شده است. بحران‌های خونین قومی در رواندا، بالکان و نهایتاً آسیای مرکزی و قفقاز همگی نشان دهنده آن است که قومیت در اقصی نقاط جهان همچنان به‌عنوان منبعی برای طیف وسیعی از چالش‌های بنیادین علیه نظم مستقر عمل می‌کند.

خاورمیانه نیز به‌واسطه تاریخ طولانی و شکاف‌های متعدد حول پیوندهای قومی، همواره مستعد شکل‌گیری انواع و اقسام خیزش‌های قومی می‌باشد. برای بسیاری از گروه‌های قومی و قبیله‌ای ساختار شکل گرفته بعد از قرارداد سایکس-پیکو از اعتبار چندانی برخوردار نیست. گرچه این شکاف‌ها برای مدت‌ها زیر سایه سلطه نظامیان ناسیونالیست (در ترکیه) و دولت‌های اقتدارگرای ناسیونالیست عرب انکار شده باقی مانده بودند؛ ولی نیروی قومی و زبانی به حیات خود در فضای اجتماعی و فرهنگی تداوم بخشیده است. تحولات سالهای اخیر در سطح جهانی (فرایندهای جهانی شدن، زوال حاکمیت و بسط سیاست دیجیتال) (Haji Yousefi, 2008: 67-69) و منطقه‌ای (بحران ناسیونالیسم عربی، مداخله ایالات متحده و فروپاشی دولت‌های اقتدارگرا) به نحو مشخصی این فرصت را در اختیار گروه‌های قومی قرار داده است تا نوعی احیای هویتی را تجربه کنند.

مهم‌ترین خیزش قومیتی فعال در خاورمیانه امروز؛ جنبش کردی است. قومیتی تقسیم شده در ۵ کشور خاورمیانه و قفقاز که حداقل در سه کشور عراق، ترکیه و سوریه نیروی بسیار مهمی در تحولات جاری آنها به شمار می‌رود (Entessar, 2011: 63). گرایش قومی کردها در عراق در سالهای دهه ۹۰ زمینه‌های نوعی «شبه دولت» را فراهم کرده است و به اتکای آن با عدم پذیرش فدارلیسم رسمی عراق بعد از سقوط صدام به صورت آشکاری

تمایل خود برای تجزیه طلبی را بیان می‌کند. گرایش‌هایی که یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف ساختار دولت سازی در عراق پس از صدام شده است. کردها در سوریه نیز عملاً مسیری مشابه اقلیم کردی در عراق برای خود تعریف کرده‌اند. در چنین شرایطی با نبود مخالفت دولت‌هایی مانند ایران و ترکیه و برخی مخالفت‌ها در محیط بین‌المللی، حرکت کردهای عراق و سوریه به سوی تشکیل دولت مستقل؛ امری دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.

علاوه بر تعارض‌های هویتی مبتنی بر مفهوم قومیت، می‌توان به نشانه‌هایی از تضاد و تعارض اشاره داشت که در جوامعی چون عراق، سوریه، یمن و لیبی زمینه‌ساز تولید شکاف‌های درونی حول مفهوم قبیله را به وجود آورده است. روندهای قبیله‌گرایی که در آن نشانه‌هایی از ظهور حاشیه علیه متن مشاهده می‌شود، نقش مهمی در هویت‌سازی و ستیزه با مفهوم دولت-ملت به وجود آورده است (Salzman, 2008: 175-181). نقش عشیره در جهان عرب از این جهت اهمیت دارد که عامل اصلی همبستگی و یا تعارض با ساختار سیاسی محسوب می‌شود (Otterman, 2003: 4). تداوم مفهوم قبیله به عنوان واحدی بازمانده از تاریخ طولانی جوامع خاورمیانه‌ای، نشانه آشکاری از عمق حضور شکاف‌های تاریخی در حیات امروزی چین کشورهای است. قبایل و هم‌ستگی حول هویت قبیله‌ای نیرویی محوری در منازعات سیاسی عراق پس از سقوط صدام حسین، نشانه‌هایی از نقش‌یابی مجدد عشایر و قبیله در جهان عرب را نشان می‌دهد. همچنین نشانه‌های حضور عامل قبیله در منازعات سیاسی و تشدید بحران دولت-ملت در جوامعی مانند یمن (Weir, 2007: 310-311)، کشورهای حاشیه خلیج فارس (Louër, 2008: 19-21; Heard-bey, 2008: 156-170) و نهایتاً لیبی (Cole and McQuinn, 2015: 9) را نشان می‌دهد.

آنچه خیزش هویت‌های قومی و عشیره‌ای در خاورمیانه را پیچیده‌تر می‌کند؛ درهم‌تنیدگی آن با شکاف‌های مذهبی در بسیاری از کشورهای منطقه است. مشابه درهم‌تنیدگی قوم‌گرایی پشتون و بنیادگرایی طالبان که ترکیبی ریشه‌دار و پایدار را در افغانستان شکل داده است؛ در لیبی، عراق، یمن و سوریه، شکاف‌های قومی و قبیله‌ای عملاً با گرایش‌های سلفی فعال در این کشورها در هم تنیده است. در نتیجه چنین پیوندی عمق اجتماعی و نیرومندی

نیروهای سلفی به نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌یابد و کار دولت‌ها برای مقابله با آنها را با دشواری زیادی روبرو می‌شود (Gerges, 2016: 144-160; warrick, 2015: 296-301).

۳-۵- نیروهای هویت بنیاد و خشونت لجام گسیخته به‌عنوان ابزار پیشبرد اهداف

ویژگی اساسی شکل‌گیری نیروهای هویتی در خاورمیانه درهم تنیدگی آن با مقوله خشونت است. به این معنا جهت‌گیری دموکراتیک و پلورالیستی در هویت‌خواهی خاورمیانه‌ای باید مقوله‌ای حاشیه‌ای تلقی شوند. محصول هویت‌خواهی قومی و مذهبی خاورمیانه‌ای، اغلب برآمدن مجموعه‌ای از «هویت مرگبار» مبتنی بر تلقی تک پایه از هویت خود در مقابل دیگری به کل بیگانه است که فرآورده آن مشروع تلقی کردن خشونت علیه دیگری بیگانه است (Maalouf, 2010: 62). آمارتیا سن در این مورد عنوان می‌کند: «خشونت حاصل پروردان احساسی از چاره‌ناپذیری یا بداهیت هویتی انحصاری - و غالباً متخاصم - است ... تحمیل هویتی انحصاری یا تک‌واره غالباً مایه اصلی همان «هنر ستیزه‌جویی» است که غالباً عامل ایجاد اختلاف فرقه‌ای است». نقطه جالب بحث سن آن است که با اشاره به تجربه هند در مقطع بعد از استقلال و خشونت‌های قومی هندوها، مسلمانان و سیک‌ها عنوان می‌کند که گروه‌های اجتماعی مختلف که دارای ریشه‌های هویتی چندپایه هستند به سرعت و تحت شرایط سیاسی و اقتصادی مختلف ممکن است به سوی برجسته‌سازی یک عنصر هویتی و فرعی کردن سایر ابعاد هویتی حرکت کنند و هویت خود را در قالبی فرقه‌ای و انحصاری تعریف کنند که نافی هویت متکثر آنهاست در چنین وضعیتی مردم مجبور می‌شوند «هویت‌های متخاصم تازه‌یافته خود را کشف کنند» (Sen, 2009: 23-24). خاورمیانه کنونی مثال‌آلودی چنین تجربه‌ای است. جایی که «هویت‌های فرقه‌گرایانه» بستر اصلی سیاست را در این کشورها شکل می‌دهند. هویتی که به سرعت این جوامع را به ورطه جنگ‌های داخلی از سنخ جنگ داخلی از سنخ تجربه دهه ۸۰ لبنان و عراق، سوریه و یمن سالهای اخیر سوق می‌دهد (Hada, 2011: 179-187).

۴-۵- بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و تشدید چالش برآمده از خیزش‌های هویتی

بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی چه نقشی در فرایند تشدید یابنده منازعات هویتی در خاورمیانه ایفا می‌کنند؟ از جنگ دوم خلیج فارس به این سو، مداخله قدرتهای بزرگ یکی از اصلی‌ترین عوامل شکل‌گیری خلاء قدرتی بوده که خود زمینه ظهور نیروهای هویت بنیاد مورد بحث را ایجاد کرده است (Mossalanejad, 2008: 91-93). از سوی دیگر به موازات تشدید خیزش‌های هویتی و تضعیف ساخت دولت-ملت، انگیزه‌های بازیگران قدرتمند منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای بهره‌برداری از این شرایط به نفع خود افزایش یافته است. نتیجه آنکه واقعیت‌های محیط راهبردی خاورمیانه در سالهای اخیر بیانگر گسترش تضادهای هویتی به موازات رقابت‌های ژئوپلیتیکی است. به این معنا بازیگران رسمی هم از این منازعات هویتی تأثیر پذیرفته‌اند و تمایل دارند تا کنش‌های خود را ذیل نشانگان هویتی بازتعریف کنند و هم تمایل دارند تا با دامن زدن به این منازعات؛ از ظرفیت‌های آن در جریان رقابت‌های خود بهره‌برداری کنند.

شواهد آشکاری وجود دارد که بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تمایل دارند تا از نیروی هویت‌های قومی به عنوان ابزاری در چانه زنی‌های خود استفاده کنند. حمایت عربستان و ترکیه از کردها در منازعات داخلی عراق، حمایت غرب از نقش یابی کردها در عراق و سوریه، تلاش ترکیه برای بهره‌برداری از ترکمن‌ها برای ایفای نقش در عراق و مواردی از این دست نشان می‌دهد تا بازیگران رسمی تمایل آشکاری برای بهره‌برداری از این ظرفیت‌ها در رقابت‌های منطقه‌ای و فشار به رقبا استفاده کنند.

سوی دیگر ماجرا اما، تمایل بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای بهره‌برداری از نیروهای هویت بنیاد مذهبی در راستای پیشبرد اهداف منطقه‌ای خود است. این بهره‌برداری ابزاری امری مسبوق به سابقه است. جان کولی در مطالعه خود نشان داده است که ائتلاف سعودی-آمریکایی کوشید تا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از خیزش‌های هویتی در دنیای سنی برای مقابله با ایران انقلابی استفاده کنند. مدتی بعد در جریان داخلی افغانستان این سیاست به عنوان ابزاری بر زمین گیر کردن شوروی به کار گرفته شد. در همین راستای گسترش

مدارس مذهبی، تولید متون سلفی، تسهیل انتقال سلفی‌های جهادی به خطوط مقدم نبرد با شوروی و نهایتاً تسلیح این گروه‌ها در دستور کار ائتلاف ایالات متحده، عربستان و پاکستان قرار گرفت (Cooley, 2002: xii-xvi; Haji-Yousefi, 2008: 71). در سالهای اخیر نیز شواهد آشکاری وجود دارد که بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تلاش می‌کنند تا ضمن مهار خیزش‌های هویتی و جلوگیری از تبدیل آن به عنوان تهدیدی علیه خود، از آن به عنوان ابزاری علیه دشمنان خود استفاده کنند. نتیجه آنکه این بازیگران کو شیده‌اند تا منازعات ژئوپلیتیکی خود با رقبای منطقه‌ای را حول شکاف‌های مذهبی و هویت‌های فرقه‌ای بازتعریف کنند. سخنان ملک عبدالله شاه اردن در سال ۲۰۰۴ پیرامون خطر شکل‌گیری «هلال شیعی» با محوریت ایران، در پی آن بود که نقش‌یابی شیعیان را ذیل واژگان فرقه‌ای صورت‌بندی کرده و با وابسته کردن آن به مسئله تمایل ایران برای احیای امپراطوری خود، زمینه را برای مشروعیت‌زدایی از آن فراهم آورد (Badiee Azandehie and Kiani, 2014: 90-92). سوی دیگر این ماجرا، بهره‌برداری از احساس تهدید شکل گرفته به منظور بسیج نیروهای هویت بنیاد را برای مقابله با ایران، متحدان منطقه‌ای آن و گروه‌های شیعه بوده است. در این فرآیند نقش عربستان و متحدان بین‌المللی آن نقشی برجسته است، به گونه‌ای محمد بن سلمان در سال ۲۰۱۶ از تهدید «ماه کامل شیعی» علیه دنیای عرب سخن گفته است (Economist, Jan 9th 2016).

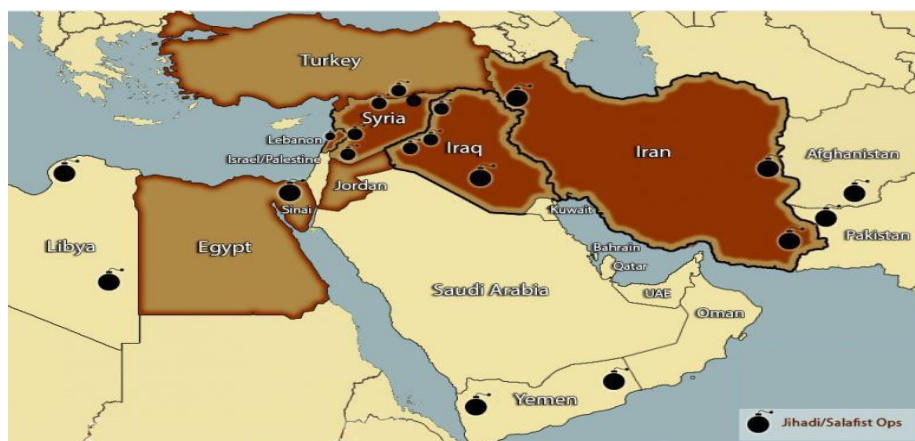
عربستان سعودی به صورتی مستقیم و غیرمستقیم به نیروهای سلفی جهادی به عنوان متحدی برای بسط نفوذ خود در محیط پیرامونی نگاه می‌کند. گرچه همواره تخاصماتی میان جهادی‌ها و نظام سعودی در جریان بوده است؛ ولی شواهد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد سعودی‌ها در اقصی نقاط جهان از بسط سلفی‌گرایی جهادی به عنوان عمق استراتژیک خود نگاه می‌کنند. توبی ماتیسون در پژوهش‌های خود نشان می‌دهد که فرقه‌گرایی به عنوان امری برآمده از ایدئولوژی وهابی، در سیاست داخلی و خارجی عربستان سعودی نهادینه شده است. فرقه‌گرایی در این معنا نه تنها توجیه‌کننده موقعیت فرودستی نهادینه شیعیان در جامعه سعودی است، فراتر از آن به سعودی‌ها این امکان را می‌دهد که در عرصه داخلی و

مهمتر از آن عرصه خارجی خود را در مقام حامی اسلام راستین در مقابل خطر شیعیان به‌عنوان منحرفان عقیدتی و پیروان ایران و عامل آن کشور به نمایش بگذارد. این در داخل به معنای قرار دادن اکثریت سنی در پشت سر حاکمان و در خارج به معنای قرار گرفتن عربستان در مقام ناجی مسلمانان از دست منحرفان خواهد بود. به این صورت فرقه‌گرایی ابزاری برای تحقق هژمونی در منطقه و حتی جهان اسلام است (Matthiesen, 2014: 215-219). در همین راستا مقابله جویی راهبردی با ایران و تلاش برای تحقق هژمونی منطقه‌ای، از رهگذر واژگان و گفتمانی فرقه‌ای دنبال می‌شود.

عذر در هم تنیده با این سیاست خارجی فرقه‌ای، تمایل به استفاده از نیروهای سلفی جهادی به‌عنوان ابزاری در راستای پیشبرد اهداف منطقه‌ای خود و مهمتر از همه مقابله‌جویی با ایران، متحدان آن و سایر نیروهای شیعی در منطقه است. تجربه انقلاب‌های عربی و تحولات بعد از آن نشان داد که عربستان سعودی از احزاب سلفی در مصر و تونس به‌عنوان زمینه تأثیرگذاری برای تحولات ما بعد از انقلاب استفاده کرد. اما بعد مهمتر این سیاست استفاده از سلفی‌های جهادی به‌عنوان ابزاری برای مقابله با رقبای دشمنان است. به‌عنوان مثال رسانه‌های بین‌المللی در سال ۲۰۱۳ گزارش دادند که بندر بن سلطان رئیس دستگاه امنیتی عربستان به ولادیمیر پوتین عنوان کرده است که در صورت در نظر گرفتن منابع عربستان در سوریه، سلفی‌های جهادی چچنی، امنیت بازیهای زمستانی سوچی را تهدید نخواهند کرد (Ingersoll, 2013). چنین رویکردی برای بهره‌برداری از نیروهای سلفی به‌نحو مشخص تری علیه ایران و متحدان منطقه‌ای به کار گرفته می‌شود. آنچه زمینه پیشبرد چنین سیاستی را تسریع کرده است، تحولی است که در گفتمان گروه‌های سلفی در تعریف شیعه و ایران به‌عنوان «خطر صاحب اولویت» صورت گرفته است و همسویی این نیروها را با دولتهای سنی مذهب تسهیل کرده است. نگاهی تصویر ارائه شده از خطر شیعه در متن اعلام جهاد زرقاوی (سپتامبر ۲۰۰۵) با نظرات ارائه شده از سوی ملک عبدالله پیرامون «هلال شیعی» (سپتامبر ۲۰۰۴) نوعی همسویی راهبردی را در میان این دو نشان می‌دهد. در عین حال شواهد موجود از جمله در ایمیل‌های افشا شده هیلاری کلینتون توسط ویکی لیکس نشان

می‌دهد ایالات متحده و متحدان منطقه‌ای خود از نیروهای جهادی سلفی به‌عنوان ابزاری برای فشار بر ایران، ساقط کردن بشار اسد استفاده کرده‌اند (Cockburn, 2016). نقشه شماره ۱ بیانگر حوزه‌های آشوب ژئوپلیتیکی در منطقه غرب آسیا می‌باشد که در آن نیروهای جهادی سلفی به‌عنوان نیروهای آشوب‌ساز عمل می‌کنند. بخش مهمی از چالش برخاسته از این نیروها، تهدیدی آشکار علیه دولت‌های ملی مسلط در این کشورهاست. از سوی دیگر در بخش عمده‌ای از این حوزه‌ها، مسئله اصلی جدال گروه‌های سلفی مقابله با ایران و متحدان منطقه‌ای آن اعم از دولتها یا کنش‌گران شیعی است. ایفای چنین نقشی از سوی نیروهای سلفی در نهایت در راستای تأمین هدف سیاست خارجی عربستان برای فرسایش قدرت منطقه‌ای ایران و قرار دادن ایران در متن یک محیط پر آشوب سرشار از دولت‌های شکست خورده است که به‌صورت طبیعی بحران‌های آن بر محیط داخلی ایران نیز سرریز می‌شود.

نقشه شماره ۱: نیروهای سلفی و آشوب‌های منطقه‌ای



۵-۵- منازعات هویتی و تبدیل دولت‌های شکننده به دولت‌های شکست‌خورده در فضای

خاورمیانه

در بحث‌های نظری عنوان شد که ویژگی اساسی دولت‌های ضعیف و شکننده از یک سو ناتوانی ساختاری آن در مقابل یک جامعه پرشکاف، دارای پیوندها و تعلقات درونی و شبکه‌های در هم تنیده محلی‌گرایانه و از سوی دیگر نفوذپذیری بالای آن در برابر مداخله خارجی است. فقدان مشروعیت و عمق اجتماعی دولت و ضعف هویت ملی در مقابل تعلقات فراملی و فراملی باعث شکنندگی بالای ساخت دولت-ملت در چنین جوامعی می‌شود. دولت خاورمیانه‌ای اغلب در شرایط ضعف ساختارهای حکمرانی، در متن یک به‌شدت پراکنده، پرشکاف و مستعد ستیزه عمل می‌کند که همین خود عاملی برای تضعیف بیشتر آن است. به این جهت تأسیس دولت-ملت به‌عنوان پروژه اساسی مدرنیزاسیون در اکثریت کشورهای خاورمیانه برنامه‌ای شکست‌خورده تلقی می‌شود که همواره با چالش نیروهای برآمده از شکاف‌های قبیله‌ای، قومی-زبانی و مذهبی روبه‌رو است (Tibi, 1991: 127-128). الگوی تضاد جامعه و دولت در خاورمیانه حاکی از بازی با حاصل جمع صفر در روابط بین قبایل و گروه‌های اجتماعی با دولت را منعکس می‌باشد. در بسیاری از دوران‌های تاریخی، قدرت قبایل و هویت قبیله‌ای به‌معنای تقویت گرایش‌گریز از مرکز و تقویت دولت مرکزی به‌معنای تضعیف استقلال و خودمختاری قبیله‌ای بوده است. خیزش‌های هویتی دو دهه اخیر نیز به صورت مشخصی ساخت دولت-ملت را هدف‌گیری کرده است. نتیجه این خیزش‌ها اغلب بدل ساختن دولت‌های ضعیف و شکننده خاورمیانه‌ای به دولت‌های شکست‌خورده بوده است (Selvik and Stenslie, 2011: 240-244).

تأثیر گروه‌های دینی بنیادگرا و ستیزه‌جویی آنها در تضعیف ساختار دولت و قابلیت‌های حکمرانی آن در پاکستان و افغانستان شناخته شده است (Goodson, 2001: 184-190; Nasr, 2002: 89-105). در سال‌های اخیر بسط گسترش فعالیت گروه‌های بنیادگرایی چون القاعده و شکل افراطی‌تر آن یعنی داعش در یمن، عراق، سوریه و لیبی تأثیری مشخص در تضعیف حاکمیت دولتی و وارد این کشورها در عرصه جنگ‌های داخلی فرقه‌ای داشته

است. در این بین احیای شیعه و نقش‌یابی مؤثر گروه‌های شیعی به‌ویژه در کشورهای دارای حکومت‌های تحت کنترل گرایش‌های فرقه‌گرایانه سنی که تمایلی به پذیرش واقعیت شیعه ندارند نیز نیروهای شیعه در جهت نوعی گرایش ضد سیستم سوق داده است که نتیجه آن تضعیف ساختار دولت-ملت در این جوامع است (Louër, 2008: 297-298). تلاقی چالش‌گری این نیروها با برآمدن گروه‌های قومی و فعال شدن قبایل در بسیاری موارد باعث شکل‌گیری هم‌تافته‌ای بسیار پیچیده از هویت‌گرایی دینی، قومی و قبیلگی شده است که یکدیگر را تشدید می‌کنند. این تلاقی هویت‌های بسیار نیرومند و ریشه‌دار در متن جوامع خاورمیانه‌ای در مقابل دولت‌های به شدت شکننده به‌راحتی به نیرویی بدل می‌شوند که منجر به درهم شکستن اقتدار نیم بند این دولتها و درغلتیدن آنها به دامان جنگ‌های داخلی و شکل‌گیری دولت‌های شکست خورده می‌شود.

وقتی وضعیت فوق با نفوذپذیری بالای این دولتها در برابر مداخله قدرتهای بزرگ و قدرتهای منطقه‌ای همراه می‌شود، شاهد شکل‌گیری نوعی پیوند راهبردی میان نیروهای هویت بنیاد فروملی و فراملی با مداخله‌گران خارجی هستیم که نتیجه آن فرسایش بیشتر حاکمیت و درغلتیدن دولت‌های ضعیف و شکننده به دولتهای شکست خورده خواهد بود. وضعیت کنونی بخش مهمی از دولت‌های خاورمیانه محصول چیزی جز این فرایند نیست. در رده‌بندی سالیانه بنیاد صلح از دولت‌های شکننده و شکست خورده، در میان ۱۷۶ کشور مورد بررسی، یمن رتبه ۴، سوریه رتبه ۶، افغانستان رتبه ۹، عراق رتبه ۱۱ و پاکستان رتبه ۱۳ را به خود اختصاص داده است (The Fund for Peace, 2016). در اینجا معادله روشنی وجود دارد: هرچه شکاف‌های هویتی در این کشورها فعال شود؛ توان و مقاومت جامعه در مقابل دولت و کنترل آن بر گروهها کاهش خواهد یافت و در این وضعیت شکنندگی دولت افزایش خواهد یافت (Kaplan, 2008: 35-45). بر بستر چنین شرایطی است که افرادی چون استفان والت عنوان می‌کنند که تصور اینکه کشورهای جدیدی از دل ناآرمی‌های فعلی در خاورمیانه ظهور کنند، آسان است (Walt, 2015).

۶- نتیجه‌گیری

مسئله اصلی این مقاله تلاش برای فهم بحران کنونی خاورمیانه براساس نحوه درتندگی سه متغیر خیزش‌های هویتی، ساختار شکننده دولت-ملت و تمایل قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای بهره برداری از این شرایط برای بسط نفوذ و تأثیرگذاری خود بوده است. بحران برآمده از این تلاقی و درهم تنیدگی این سه متغیر، منجر به شکل‌گیری چیزی شده است که می‌توان آن را با وام‌گیری از بحث، «نوار شکننده» سائول کوهن، «ژئوپلیتیک شکننده» نامید. عنصر کلیدی چنین وضعیتی، شکنندگی ساختار دولت-ملت و آسیب‌پذیری بالای دولت ضعیف است. ضعف چنین دولتی برآمده مواجهه آن با یک ساختار اجتماعی پر شکاف و دارای شبکه‌های نیرومند غیرمدنی است که بر حسب تعلقات فروملی (قومی و قبیله‌ای و محلی) یا فراملی (دینی) سازماندهی شده‌اند و تعلق ملی مبتنی بر شهروندی را نمی‌پذیرند. عامل پیوسته با این موقعیت، نفوذپذیری بالای این کشورها در مقابل مداخله خارجی و تمایل بالای گروه‌های هویتی برای پیوند یافتن با دولتهای خارجی به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف خود است. نتیجه چنین وضعیتی آن است که چنین محیط‌های به شدت مستعد خیزش‌های هویتی هستند. خیزش‌های هویتی به‌معنای فعال شدن شکاف‌های قومی-قبیله‌ای و مذهبی است و پیوند یافتن آنها با تمایل بازیگران منطقه‌ای و جهانی برای بهره برداری از نیروهای هویت بنیاد برای پیشبرد اهداف هژمونی طلبانه خود است.

هدف مقاله حاضر نشان دادن وضعیت آسیب‌پذیر ساختار دولت-ملت در منطقه خاورمیانه بود. در منطقه‌ای که ساختار دولت ملی هیچگاه از اعتبار چندانی برخوردار نبوده است؛ ظهور نیروهای هویت بنیاد مدعی برانداختن ساخت مستقر و تلاقی آن با رقابت‌های منطقه‌ای، چالشی است که به آسانی دولت‌های شکننده را به ورطه دولت‌های شکست خورده می‌اندازد. بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای (و در رأس همه عربستان) با تقویت جهت‌گیری ایدئولوژیک خود در سیاست خارجی تمایل دارند تا از زمینه‌های هویتی موجود به‌عنوان ابزاری در سیاست کلان خود برای مهار ایران و نقش‌یابی شیعه استفاده کنند.

فرجام درهم تنیدگی خیزش‌های هویتی و مداخله‌جویی بازیگران خارجی، تضعیف بیشتر

ساخت دولت-ملت شکننده و درافتادن آن به موقعیت جنگ‌های داخلی و وضعیت دولتهای شکست خورده است. درهم تنیدگی میان منازعات هویتی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی، عملاً باعث تشدید بحران‌ها و طولانی‌تر شدن آن می‌شود. واقعیت آن است که اگر مؤلفه‌های ساختاری و درگیری بازیگران رسمی قدرتمند با منازعات هویتی پیوند یابد در آن شرایط حل بحران، پایان دادن به تعارض و دستیابی به هماهنگی نسبی کار دشواری خواهد بود. مقاله بر این نتیجه‌گیری محوری تأکید می‌کند که تداوم بحران‌های منطقه‌ای تحت تأثیر پیوند تضادهای هویتی، نقش یابی بازیگران منطقه‌ای همانند ایران و عربستان و الگوهای کنش راهبردی قدرت‌های بزرگ خواهد بود.

وضعیتی مشابه موقعیت کنونی خاورمیانه را می‌توان در عصر جنگ‌های مذهبی در اروپا مشاهده کرد. نبردهایی تاریخی که در آن منازعات هویتی با رقابت‌های ژئوپلیتیکی درهم تنیده شده و دورانی طولانی از خشونت و بی‌ثباتی را شکل داد. در آن نبرد تاریخی، مرزهای بسیاری جابجا شد، بازیگران مهمی از میان رفتند و بازیگران جدیدی پا به عرصه نهادند. نهایتاً مصالحه شکل گرفته میان بازیگران حاضر، منجر به شکل‌گیری آن چیزی شد که امروز نظم و استالیایی خوانده می‌شود. هرچند وضعیت کنونی خاورمیانه تفاوت‌هایی جدی با اروپای قرن ۱۶ و ۱۷ دارد؛ ولی می‌توان شباهت بسیاری میان منطق منازعه در هر دو این رویدادها یافت. مطابق با تجربه عصر جنگ‌های مذهبی، می‌توان بر این نتیجه‌گیری تأکید کرد که نبردهای کنونی در خاورمیانه، سرنوشت خاورمیانه را برای مدتی طولانی رقم خواهند زد.

۷- قدردانی

نگارنده بر خود لازم می‌داند مراتب تشکر و قدردانی خود از معاونت پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به‌واسطه حمایت‌های صورت گرفته در راستای پژوهش حاضر را اعلام نماید.

References

1. Abdolakhani, Ali (2004), Security theories, Abrar Moaser, Tehran [in Persian].
2. Akturk, Sener (2015) Religion and Nationalism: Contradictions of Islamic Origins and Secular Nation-Building in Turkey, Algeria, and Pakistan. Social Science Quarterly. Volume 96, Issue 3, September
3. Badiie Azandehie ,Marjan and Vahid Kiani (2014), A Critique on Shia Geopolitics Discourse; With Emphasis on Genealogical Approach. Geopolitics Quarterly.Vol: 9 No 1 ,Spring[in Persian].
4. Brisard, Jean-Charles(2005) Zarqawi: The New Face of Al-Qaeda. Other Press.
5. Brzezinski, Zbigniew (1993), Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the 21st Century.Ettelaat publication[in Persian].
6. Castells, Manuel (2006), The Power of Identity: The Information Age: Economy, Society, and Culture Volume II, Tarh E Nou Publication[in Persian].
7. Cockburn, Patrick (2016), We finally know what Hillary Clinton knew all along – US allies Saudi Arabia and Qatar are funding Isis. Independent. 14 October. <http://www.independent.co.uk/voices/hillary-clinton-wikileaks-email-isis-saudi-arabia-qatar-us-allies-funding-barack-obama-knew-all-a7362071.html>.
8. Cole, Peter and Brian McQuinn(ed) (2015), The Libyan Revolution and Its Aftermath. Oxford University Press.
9. Economist (2016), Young prince in a hurry Jan 9th.
10. Entessar, Nader (2011), Kurdish Politics in the Middle East.Elm publication[in Persian].
11. Goodson, Larry P. (2001), Afghanistan's Endless War: State Failure, Regional Politics, and the Rise of the Taliban University of Washington Press.
12. Fuller ,Graham E. Rend Rahim Francke (2004), Arab Shi'a: The Forgotten Muslims. Shi'a shenasi Institution[in Persian].
13. Hadad, Fanar (2011), Sectarianism in Iraq: Antagonistic Visions of Unity, Columbia: University Press.
14. Hafeznia, Mohammadreza (2010), Theory of emerging geopolitical structure of the world. Geopolitics Quarterly, Vol 6. No3. Autumn [in Persian].
15. Haji-Yousefi, Amir Mohammad (2008), America's foreign policy in the Middle East: the logic of globalization or geopolitics.Geopolitics Quarterly.Vol 3,No2. summer[in Persian].
16. Heard-Bey, Frauke (2008), From Tribe to State. The transformation of Political Structure in Five States of the GCC. Milano Università Cattolica del Sacro Cuore.

17. Hobbes, Thomas (2004), *Leviathan*, Ney Publication[in Persian].
18. Huntington, Samuel P (1993), "The Clash of Civilizations?", *Foreign Affairs*, Summer. Available in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/1993-06-01/clash-civilizations>.
19. Huntington. Samuel P (1999), *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. Institute of Cultural Studies[in Persian].
20. Ingersoll, Geoffrey (2013), *The Saudis Offered Mafia-Style 'Protection' Against Terrorist Attacks At Sochi Olympics*. *Businessinsider*, Aug. 27. <http://www.businessinsider.com/saudis-russia-sochi-olympics-terrorism-syria-2013-8?IR=T>.
21. Jackson, Robert H(1993), *Quasi-States: Sovereignty, International Relations and the Third World*. Cambridge University Press.
22. Gerges, Fawaz A (2016), *ISIS: A History*. Princeton University Press.
23. Kamrava, Mehran (2009), *The Modern Middle East: A Political History Since the First World War*. Ghoumes Publication[in Persian].
24. Kaplan, Seth D (2008), *Fixing Fragile States: A New Paradigm for Development*. Praeger.
25. Lerner, Daniel (2004), *The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East*. Research Institute of Strategic Studies Publication[in Persian].
26. Lewis, Bernard (2001), "The Multiple Identities of the Middle East Shocked", New York: Praeger.
27. Lewis, Bernard (2002), *What Went Wrong?: Western Impact and Middle Eastern Response*. Oxford University press.
28. Licklider, Roy (1995), "The Consequences of Negotiated Settlement in Civil War 1945–1993", *American Political Science Review*, Volume 89, No. 3, August.
29. Louër, Laurence(2008), *Transnational Shia Politics: Religious and Political Networks in the Gulf*. Columbia University Press.
30. Maalouf, Amin (2010), *In the Name of Identity: Violence and the Need to Belong*. Ney Publication[in Persian].
31. Messner, J. and Nate Haken, (2015), "Fragile States Index 2015: The Book", The National Foundation for Peace.
32. Migdal, Joel, S (1988), "Strong Societies and Weak States: State-Society Relations and State Capabilities in the Third World. Princeton", University Press.
33. Nasr, Vali (2002), *Islam, the State and the rise of sectarian militancy in pakistan*. In: Christopher Jaffrelot(ed)*Pakistan: Nationalism Without A Nation*. Zed Books.
34. Nasr, Vali (2007), *The Shia Revival: How Conflicts within Islam Will Shape the Future*, www. Norton & Company.

35. Mann, Michael (2012), *The sources of social power*.vol 4: Globalizations, 1945-2011, Cambridge University Press.
36. Matthiesen ,Toby (2014)*Other Saudis: Shiism, Dissent and Sectarianism*. Cambridge University Press.
37. Mossalanejad, Abbas (2008), *U.S. Crisis Management in Geopolitical Regions*. *Geopolitics Quarterly*, Volume: 3, No 4, Winter[in Persian].
38. Oberschall, Anthony (1972), “*Social Conflict and Social Movements*”, New York: Prentice Hall.
39. Oberschall, Anthony (2007), “*Conflict and Peace Building in Divided Societies: Responses to Ethnic Violence*”, Routledge.
40. Otterman, Sharon (2003), “*IRAQ: The Role of Tribes*”, *Council on Foreign Relations*, November 14, <http://www.cfr.org/iraq/iraq-role-tribes/p7681>.
41. Qutb, Sayyed (2009), *Milestones(Ma'alim fi al-Tariq)*.Ehsan publication[in Persian].
42. Rosenau, James N(2005), *Turbulence in world politics*.Rouzaneh publication[in Persian].
43. Rotberg, Robert (2004), *The Failure and collapse of nation-states: Breakdown, Prevention and repair*. in: Robert Rotberg (ed)when states fail?. causes and consequences.Princeton University Press.
44. Salzman, Philip Carl (2008), *Culture and Conflict in the Middle East*. Humanity Books.
45. Sayyid, Bobby(2000), *A Fundamental Fear: Eurocentrism and the Emergence of Islamism*.University of Tehran press[in Persian].
46. Selvik, Kjetil. Stig Stenslie(2011), “*Stability and Change in the Modern Middle East*”.I.B.Tauris.
47. Sen, Amartya (2009), *Identity and Violence: The Illusion of Destiny*.Farhang Javid Publication[in Persian].
48. Simbar, Reza(2007), *Geopolitics and religions in the international system: Strategies and changes*. *Quarterly*.Vol 2, No3-4. Autumn -summer[in Persian].
49. Stavenhagen, Rodolfo (1996), “*Ethnic Conflicts and the Nation-State*”.Palgrave Macmillan.
50. Smith, Anthony(1981), “*the ethnic revival in the modern world*”.Cambridge university press.
51. The Fund for Peace (2016), *Fragile States Index 2016*. <http://fsi.fundforpeace.org/>.
52. Tibi, Basam(1990), *the simultaneity of the unsimultaneous: old tribes and imposed nation-states in the modern middle east*.in:Khoury, Philip. Joseph Kostiner(eds)*Tribes and State Formation in the Middle East*. University of California Press.

53. Tibi, Basam (1992), Religious fundamentalism and ethnicity in the crisis of the nation-state in the Middle East: superordinate Islamic and Pan-Arab identities and subordinate ethnic and sectarian identitie. Center for German and European Studies, European Studies.
54. Walt, Stephen(2015), what will 2050 look like?. Foreign Policy.May 12, <http://foreignpolicy.com/2015/05/12/what-will-2050-look-like-china-nato/>.
55. Warrick, Joby (2015), Black Flags: The Rise of ISIS. Doubleday.
56. Weber, Max (2008), Politics as a Vocation.In: Religion, power and society.Hermes Publication[in Persian].
57. Weir, Shelagh (2007), "A Tribal Order: Politics and Law in the Mountains of Yemen", Texas University Press.